**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 26 مهر 1395.**

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین، إنه خیر ناصر و معین، الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی سیّدنا و نبیّنا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی إعدائهم اجمعین من الان إلی قیام یوم الدّین

**13950726- دسته دوم روایات**

بحث ما در مورد روایاتی بود که از آن ها چنین استفاده میشد که صبیان، احکام کبار را ندارد. دسته اول روایات، روایات رفع القلم بود که در مورد آنها بحث کردیم.

**دسته دوم روایات**

دسته دوم، روایت **عَمْدُ الصَّبِیِّ وَ خَطَأُهُ وَاحِدٌ‌** است. شیخ (ره) در جلد دهم تهذیب این روایت را نقل میکند:

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: عَمْدُ الصَّبِیِ‏ وَ خَطَأُهُ‏ وَاحِدٌ.[[1]](#footnote-1)

سندی که در متن تهذیب ذکر شده، صحیح بوده و هیچ بحثی در آن نیست. اما بحث طریق شیخ طوسی به محمد بن ابی عمیر را انشاءالله فردا بررسی خواهیم کرد.

**عبارت شیخ طوسی ره در خلاف**

در کتاب خلاف شیخ طوسی (ره) مشابه همین مفاد وارد شده که ظاهرا به روایت فوق اشاره دارد ولی تعبیرش فرق میکند:

روی أصحابنا أن عمد الصبی و المجنون و خطأهما سواء، فعلی هذا یسقط القود عنهما و الدیة علی العاقلة مخففة.[[2]](#footnote-2)

نتیجه واحد بودن عمد صبی با خطأ او این است که عمد صبی احکام خطا را دارد فلذا اگر صبیّ، کسی را کشت، قصاص نمی شود. شیخ ره در جای دیگر خلاف می فرماید:

دلیلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم، علی أن عمد الصبی و المجنون خطأ، و ذلک عام فی حکم القتل، و الدیة، و کل حکم إلا ما خرج بدلیل.[[3]](#footnote-3)

**عبارات شیخ طوسی ره در مبسوط**

در کتاب مبسوط نیز همین تعبیر در مواضع متعدد وارد شده است:

1. و أما محظورات الإحرام فکل ما یحرم علی المحرم البالغ یحرم علی الصبی، و النکاح إن عقد له کان باطلا، و أما الوطء فیما دون الفرج و اللباس و الطیب، و اللمس بشهوة، و حلق الشعر، و ترجیل الشعر، و تقلیم الأظفار. فالظاهر أنه یتعلق به الکفارة علی ولیه، و إن قلنا: لا یتعلق به شی‌ء لما روی عنهم علیهم السلام أن عمد الصبی و خطائه سواء، و الخطاء فی هذه الأشیاء لا یتعلق به کفارة من البالغین کان قویا[[4]](#footnote-4)

2. إذا جنی اللقیط جنایة فلا یخلو إما أن یکون عمدا أو خطاء‌...و إن کانت عمدا فلا یخلو أن یکون صغیرا أو کبیرا .... و إن کان صغیرا فعندنا أن عمد الصبی و خطاءه‌واحد، فدیته علی عاقلته و هیهنا فی بیت المال.[[5]](#footnote-5)

3. یجب علی الوصی أن یخرج من مال الیتیم جمیع ما یتعلق به‌ و أما جنایته فان جنی جنایة نظرت... إن کانت الجنایة علی النفس فلا یخلو أن تکون عمدا أو خطأ .... و إن کان عمدا فعندنا أن عمد الصبی و خطاؤه واحد، فیلزم أیضا العاقلة[[6]](#footnote-6)

4. إذا جنی هذا الصبی علی مال رجل فان الضمان یتعلق بذمته فی ماله لأن فی باب إتلاف الأموال الصبی و البالغ سواء، و إن کانت الجنایة علی بدن فعلی ما مضی إن کان خطاء أو عمدا علی عاقلته، لأن عمد الصبی و خطاءه سواء[[7]](#footnote-7)

5. فأما إذا قتله و معه صبی أو مجنون و کان القتل عمدا منهما‌، فالکلام أولا فی حکم قتل الصبی و المجنون، هل له عمد أم لا؟ أما قتله عمدا فهو مشاهد، لکن الکلام فی حکمه، و قال قوم عمده عمد و قال آخرون عمده فی حکم الخطأ و هو مذهبنا لقوله علیه السلام رفع القلم عن ثلاثة عن الصبی حتی یبلغ، و عن المجنون حتی یفیق و عن النائم حتی ینتبه و علی القولین معا لا قود علیه.[[8]](#footnote-8)

**بررسی عمومیت روایت : عَمْدُ الصَّبِیِ‏ وَ خَطَأُهُ‏ وَاحِدٌ**

ممکن است به حسب ظاهر چنین تلقی بشود که مدلول این روایت عامّ است در حالیکه بسیاری از فقهای ما گفته اند که این روایت، عام نبوده و به باب جنایات و دیات اختصاص دارد:

**عبارت محقق ثانی در جامع المقاصد**

و ما یجب عمدا لا سهوا ککفارة التطیب و اللبس، لو فعل الصّبی الموجب سهوا أو جهلا لا کفارة قطعا... و إن فعله عمدا، ففی وجوب الکفارة وجهان، یلتفتان إلی أنّ عمد الصبی عمد أو خطأ، و قد أجروه فی الدّیات هکذا، و قواه الشّیخ بعد أن اختار وجوب کفارته علی ولیّه محتجّا بما روی عنهم علیهم السّلام من أنّ «عمد الصّبی و خطأه واحد» و یمکن

اختصاص ذلک بالدّیات، لما أنّ القصاص فیه خطر عظیم، و یتدارک فائته بالدّیة، و لا عموم لمثل هذا الحدیث، لیکون عمومه متمسکا فی إسقاط الحکم بالکفارة...[[9]](#footnote-9)

**تعبیر شهید اول در القواعد و الفوائد**

**فائدة: عمد الصبی فی الدماء خطأٌ**[[10]](#footnote-10)

**عبارت صاحب مدارک**

و اختلف الأصحاب أیضا فیما یختلف حکم عمده و سهوه فی البالغ، کالوطء و اللبس إذا تعمده الصبی، فقال الشیخ رحمه اللّه: الظاهر أنه تتعلق به الکفارة علی ولیه، و إن قلنا لا یتعلق به شی‌ء لما روی عنهم‌ علیهم السلام: إنّ عمد الصبی و خطأه واحد و الخطأ فی هذه الأشیاء لا یتعلق به کفارة من البالغین کان قویا و هو جید لو ثبت اتحاد عمد الصبی و خطائه علی وجه العموم، لکنه غیر واضح، لأن ذلک إنما ثبت فی الدیات خاصة.[[11]](#footnote-11)

صاحب حدائق نیز پس از نقل این عبارت صاحب مدارک می فرماید: **و هو جید**.[[12]](#footnote-12)

**عبارت صاحب جواهر**

صاحب جواهر هم پس از نقل کلام صاحب مدارک می فرماید: **و هو کذلک**:

نعم قد یقال ذلک فیما یختلف حکمه فی حال العمد و السهو فی البالغ کالوطی و اللبس إذا اعتمد الصبی، فعن الشیخ أنه قال: «الظاهر أنه تتعلق به الکفارة علی ولیه، و ان قلنا إنه لا یتعلق‌به شی‌ء- لما‌روی عنهم (علیهم السلام) «ان عمد الصبی و خطأه واحد»‌و الخطأ فی هذه الأشیاء لا یتعلق به کفارة من البالغین- کان قویا» و استجوده فی المدارک لو ثبت اتحاد عمد الصبی و خطأه علی وجه العموم، لکنه غیر واضح لأن ذلک انما ثبت فی الدیات خاصة، قلت: و هو کذلک، لبطلان سائر عباداته من صلاة و وضوء و نحوهما بتعمد المنافی[[13]](#footnote-13)

البته صاحب جواهر در ادامه، استدلالی را نیز ضمیمه کرده است:

لبطلان سائر عباداته من صلاة و وضوء و نحوهما بتعمد المنافی

ایشان میفرماید: با توجه به اینکه در احکام دیگر (احکام وضعیة)، فرقی بین صبیان با کبار نیست، کاشف به عمل می اید که "عمد الصبیّ و خطأه واحد" به باب دیات اختصاص دارد. انشاء الله این استدلال را در مباحث بعدی توضیح خواهیم داد.

صاحب جواهر در جای دیگر می فرماید:

و کون عمد الصبی خطأ انما هو فی الدیات[[14]](#footnote-14)

با این وجود، در برخی دیگر از مواضع، صاحب جواهر به صورت کلی به این روایت تمسک کرده است:

عاقلة اللقیط عندنا کما فی التذکرة و المسالک الامام (علیه السلام) الذی هو وارث من لا وارث له قولا واحدا إذا لم یظهر له نسب و لم یکبر ف‍یتولی أحدا علی وجه یکون ضامنا لجریرته......سواء جنی عمدا أو خطأ ما دام صغیرا لأن عمد الصبی خطأ‌بلا خلاف و لا إشکال.[[15]](#footnote-15)

و عمد الصبی و المجنون بحکم الخطأ، فیرثان مما عدا الدیة علی المختار کالنائم و الساقط من غیر اختیار، فما فی کشف اللثام عن بعضهم- من منع الصبی و المجنون من الإرث بتعمدهما القتل‌لعموم «لا میراث للقاتل» ‌و نحوه- واضح الضعف.[[16]](#footnote-16)

و علی کل حال فلا إشکال و لا خلاف فی أنه یتحقق العمد بقصد البالغ العاقل إلی القتل ظلما بما یقتل غالبا... بل الظاهر عدم تحقق العمد الذی هو عنوان القصاص إلا مع جمع القیود المزبورة عدا الأخیر، ضرورة کون عمد الصبی و المجنون خطأ شرعا و کذا لو قتله بعنوان أنه حیوان أو جماد أو نحو ذلک.[[17]](#footnote-17)

**عبارت شیخ اعظم ره در مکاسب**

مرحوم شیخ انصاری (ره) در مکاسب در بحث از بیع صبیّ به این روایت تمسک کرده است و ناظر به همین فرمایشاتی که آقایان فقهاء دارند می فرماید:

و یمکن أن یستأنس له (أی بطلان بیع الصبیّ) أیضاً بما ورد فی الأخبار المستفیضة من أنّ «عمد الصبی و خطأه واحد» کما فی صحیحة ابن مسلم و غیرها و الأصحاب و إن ذکروها فی باب الجنایات، إلّا أنّه لا إشعار فی نفس الصحیحة بل و غیرها بالاختصاص بالجنایات[[18]](#footnote-18)

مرحوم شیخ تعبیر به مستفیضه کرده است در حالیکه این خبر با این الفاظ، مستفیضه نیست. مستفیضه اصطلاحا به خبری می گویند که سه راوی داشته باشد. خبر "**عمد الصبیّ و خطأه واحد**" با اینکه از جهت سندی روایت معتبری می باشد ولی همین یک روایت را بیشتر ندارد فلذا مستفیضة نمی باشد.

بله، در روایات متعددی، روایت **عمد الصبیّ و خطأه واحد** به همراه یک ذیلی آمده است که جناب شیخ ره با ملاحظه مجموع این روایات و مشابهات آن، قائل به مستفیضة بودن اخبار شده است.

ما در ابتدا مشابهات روایت **عمد الصبیّ و خطأه واحد** را ذکر می کنیم و سپس این مطلب را بررسی می کنیم که آیا این مشابهاتی که مربوط به باب جنایات هست، می تواند قرینه باشد برای اینکه این روایت را هم مختص به باب جنایات بدانیم؟ یا اینکه دلیل دیگری برای اختصاص این روایت به باب جنایات وجود دارد؟

**بررسی روایات مشابه روایت عَمْدُ الصَّبِیِ‏ وَ خَطَأُهُ‏ وَاحِدٌ**

**روایت إسحاق بن عمّار**

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی الْخَشَّابِ عَنْ غِیَاثِ بْنِ کَلُّوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ ع أَنَّ عَلِیّاً ع کَانَ یَقُولُ‏ عَمْدُ الصِّبْیَانِ‏ خَطَأٌ تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَةُ.[[19]](#footnote-19)

البته در این روایت **أَبِی جَعْفَرٍ** ذکر شده که غلط است و باید **جَعْفَرٍ** باشد. اسحاق بن عمار از امام صادق فراوان روایت دارد و اصلا همین سند با تعبیر **عَنْ** **جَعْفَرٍ** ، یعنی جعفر بن محمد به طور مکرر نقل شده است.

ذیل روایت، تعبیر **تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَةُ** آمده است که آن را مربوط به باب جنایات می کند.

**روایت سکونی و إسماعیل بن أبی زیاد**

یک روایت دیگری هست که در فقیه با تعبیر اسماعیل بن ابی زیاد وارد شده است و در تهذیب با تعبیر سکونی:

**نقل** **صدوق (ره) در فقیه**

وَ رَوَی إِسْمَاعِیلُ بْنُ أَبِی زِیَادٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِی بَکْرٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ کَتَبَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع‏ یَسْأَلُهُ‏ عَنْ‏ رَجُلٍ‏ مَجْنُونٍ‏ قَتَلَ رَجُلًا عَمْداً فَجَعَلَ ع الدِّیَةَ عَلَی قَوْمِهِ وَ جَعَلَ خَطَأَهُ وَ عَمْدَهُ سَوَاءً.[[20]](#footnote-20)

**نقل شیخ (ره) در تهذیب**

النَّوْفَلِیُّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع‏ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِی بَکْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ کَتَبَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع یَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ مَجْنُونٍ قَتَلَ رَجُلًا عَمْداً فَجَعَلَ الدِّیَةَ عَلَی قَوْمِهِ وَ جَعَلَ عَمْدَهُ وَ خَطَأَهُ سَوَاءً.[[21]](#footnote-21)

در نقل مرحوم صدوق ره آمده است: **وَ جَعَلَ خَطَأَهُ وَ عَمْدَهُ سَوَاءً** که در نقل شیخ جابه جا شده است: **وَ جَعَلَ عَمْدَهُ وَ خَطَأَهُ سَوَاءً**. این مطلب، خیلی مهم نیست.

**روایات دعائم الاسلام**

تعبیر دیگری که مشابه روایت **عمد الصبیّ و خطأه واحد** می باشد، دو روایتی است که در دعائم الاسلام نقل شده است.

صاحب دعائم الاسلام، در ابتدای "فصل ذکر الجنایات التی توجب العقل و لا توجب القود" روایت اول فصل را با این سند نقل میکند: **رُوِّینَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ ص أَنَّهُ قَال‏...** سپس در نقل روایت دوم فصل می فرماید:

وَ عَنْهُ ع أَنَّهُ قَالَ لَیْسَ بَیْنَ الصِّبْیَانِ قِصَاصٌ وَ عَمْدُهُمْ خَطَأٌ فِیهِ الْعَقْلُ‌[[22]](#footnote-22)

ظاهرا مراد از **وَ عَنْهُ** حضرت امیر علیه السلام هست و کأن این روایت را هم از طریق جعفر بن محمد نقل نموده است.

عقل در این روایت، یعنی همین عاقله ای که در واقع عهده دار پرداخت دیه قتل می باشند.

روایت دیگر دعائم الاسلام[[23]](#footnote-23) هم بعد از روایت فوق ذکر شده است:

وَ عَنْهُ ع أَنَّهُ قَالَ: مَا قَتَلَ الْمَجْنُونُ الْمَغْلُوبُ عَلَی عَقْلِهِ وَ الصَّبِیُّ فَعَمْدُهُمَا خَطَأٌ عَلَی عَاقِلَتِهِمَا ...[[24]](#footnote-24)

تعبیری که در روایت دوم دعائم الاسلام آمده، احتمالا برگرفته از روایت ابوا البختری در قرب الاسناد باشد:

أَبُو الْبَخْتَرِیِّ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ‏: أَنَّهُ‏ کَانَ‏ یَقُولُ‏ فِی‏ الْمَجْنُونِ‏ الْمَعْتُوهِ الَّذِی لَا یُفِیقُ، وَ الصَّبِیِّ الَّذِی لَمْ یَبْلُغْ: «عَمْدُهُمَا خَطَأٌ تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَةُ، وَ قَدْ رُفِعَ عَنْهُمَا الْقَلَمُ»[[25]](#footnote-25)

البته این دو تعبیر یک مقداری با یکدیگر فرق دارد ولی از این جهت که هر دو فقط در مورد مجنون و صبی هستند، اشتراک دارند. به هر حال، یک سری مشابهاتی بین این تعبیرات وجود دارد.

**تعبیر شیخ صدوق (ره) در مقنع**

و لیس‏ علی‏ الصّبیان‏ قصاص‏، و عمدهم خطأ، تحمله العاقلة[[26]](#footnote-26)

تعبیر مرحوم صدوق ره با روایت اول دعائم الاسلام خیلی شباهت دارد. در روایت دعائم، تعبیر **فی العقل** آمده ولی در نقل شیخ صدوق ره **تحمله العاقله** ذکر شده است.

این مجموعه روایاتی است که مضامین آن مشابه روایت **عمد الصبیّ و خطأه واحد** می باشد. روایت اسماعیل بن ابی زیاد از جهت سندی بحث جدی ندارد. منتها، در مورد طریق شیخ در تهذیب به نوفلی بحثی وجود دارد که فردا متعرض آن خواهیم شد.

در مورد سکونی هم پیش از این به تفصیل بحث کردیم و گفتیم که ما سکونی را ثقه می دانیم. البته در مورد اینکه عامی بودن یا شیعه بودن وی، مقداری تأمل است. علی ای تقدیر اگر هم شیعه باشد شیعه امامی بودنش خیلی قابل اثبات نیست. امامی به معنای صحیح المذهب بودن. دارای یک نوع گرایشات شیعیانه نیست ولی آیا واقعا شیعه دوازده امامی بشود اثبات کرد مشکل است. به هر حال سکونی را باید روایت هایش را موثقه تلقی کرد. نوفلی هم می شود از راه های توثیق کرد. بحث های مفصلی دارد نمی خواهم وارد بحث های آن بشوم.

**بحث سندی روایت غیاث بن کلّوب**[[27]](#footnote-27)

اما روایتی که می خواهم در مورد آن بیشتر بحث سندی بکنم، روایت غیاث بن کلّوب است. در سند روایت غیاث بن کلوب، دو نفر واقع شده اند که نیازمند بحث و بررسی می باشند:

بررسی وثاقت الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی الْخَشَّابِ

در شرح حال حسن بن موسی الخشّاب، کلمه ثقهٌ وارد نشده است. به همین جهت، بعضی ها گفته اند که معلوم نیست ثقه باشد. در صورتیکه این گونه برداشت ها، یک مقداری خوش ذوقی نیست. زیرا تعبیراتی که در مورد حسن بن موسی الخشّاب وارد شده، کم از وثاقت ندارد و بلکه خیلی بیش از اینها استفاده می شود.

در رجال نجاشی آمده است:

الحسن بن موسی الخشاب من وجوه أصحابنا مشهور کثیر العلم و الحدیث[[28]](#footnote-28)

مرحوم حاجی نوری در فایده نهم کتاب خاتمه المستدرک[[29]](#footnote-29)، بحث مفصلی در مورد این تعبیرات دارد و می فرماید: خیلی وقت ها اصحاب ما این تعبیرات را دالّ بر حسن راوی می دانند و روایات آن راوی را حسن تلقّی میکنند در حالیکه این روایاتی که در نزد اصحاب، حسن شمرده میشود، در واقع صحیحه است زیرا از این گونه تعبیرات بیشتر از وثاقت و عدالت امثال ذلک استفاده می شود:

أ لیس من المستنکر أن یقال: فلان شیخ جلیل إلّا أنه لا یصلی صلاة الصبح، أو یفعل کذا من المعاصی، و هکذا فی قولهم: فقیه أصحابنا، أو وجههم، أو عینهم، و کیف یکون وجهاً لهم و هو مجدور، و عیناً لهم و هو أعور؟!! و بالجملة فدلالة هذه الألفاظ مطابقة أو التزاماً علیٰ حسن الظاهر ظاهرة.[[30]](#footnote-30)

حاجی نوری با اشاره به کلمه وجهٌ و عینٌ که در شرح حال بعضی ها وارد شده است اعتراض میکند که این آقایان از کلمه وجهٌ و عینٌ نتوانسته اند وثاقت را استفاده کنند. به نظر ما همین طور هم هست. این خیلی بی ذوقی است که این گونه تعبیرات را دلیل بر وثاقت ندانیم.

**اکثار روایت اجلّاء از حسن بن موسی الخشّاب**

اما علاوه بر این تعبیرات، قرائن دیگری هم در مورد وثاقت حسن بن موسی الخشّاب هم وجود دارد. یکی اکثار روایت اجلاء از اوست: صفّار، سعد بن عبد الله، عبد الله بن جعفر حمیری، این اجلّاء از حسن بن موسی الخشّاب اکثار روایت دارند. حمید بن زیاد هم روایتی دارد. بعضی از اجلاء دیگر هم از این حسن بن موسی الخشّاب روایت دارند که شاید زیاد نباشد.[[31]](#footnote-31)

مراد از اجلاء کسانی هستند که همانند متعارف بزرگان آن زمان، مشی توسعه در قبول روایت نداشته اند. حاج آقا در یکی از عبارت هایشان تعبیری داشتند. ایشان می فرمودند که از تتبع در اسناد به دست می آید که اصحاب ما سه گروه هستند:

**گروه اول**: کسانی هستند که در نقل حدیث اهل توسعه هستند هم از ضعیف نقل می کنند و هم از ثقه نقل می کنند که در کتب رجال به عنوان نقطه ضعف این گروه یاد شده و عبارت یروی عن الضعفاء و یعتمد المراسیل درباره آنها بکار رفته است. همانند احمد بن ابی عبد الله برقی و پدرش و نصر بن مزاحم و افراد دیگری که در شرح حالشان این تعبیر وارد شده است.

**گروه دوم**: متعارف افراد هستند که اینها ممکن است گاهی اوقات از ضعفاء روایت کنند ولی اکثار روایت از ضعفا نمی کنند که معمول محدثین ما این چنین بوده اند.

**گروه سوم**: کسانی که انسان های بسیار دقیقی هستند یعنی نه تنها اکثار روایت از ضعفا نمی کنند بلکه اصلا از ضعفا روایت نمی کنند. ابن ابی عمیر و صفار و بزنطی و جعفر بن بشیر، از این گروه هستند.

گروه دوم و سوم از اجلّاء هستند. اگر ثابت شود که گروه سوم حتی یک روایت هم از کسی داشته باشند، دلیل بر وثاقت او خواهد بود. عمدتا بحث راجع به گروه دوم هست. و الا گروه سوم اجلاء اجلاء و جلیل جلیل هستند.

کسانی که در موردشان یروی عن الضعفاء و یعتمد المراسیل گفته نشده است از حسن بن موسی الخشاب اکثار روایت کرده اند. مثل صفّار، سعد بن عبد الله، عبد الله بن جعفر حمیری و دیگران.

در بحث اکثار این سؤال مطرح میشود که اگر افراد مختلف و متعدد نقل روایت کنند به گونه ای که تک تک روایت های این افراد کم باشد ولی فی المجموع روایت های آنها زیاد بشود، آیا از مصادیق اکثار خواهد بود؟ و یا اینکه باید تنها یک نفر روایات زیادی را از شخصی نقل کند تا اکثار روایت صدق بکند و دلیل بر وثاقت مرویّ عنه باشد. بعبارة اخری، روایات کثیره - مثلا سی یا چهل روایت - را یک نفر باید نقل کند و یا اینکه اگر ده نفر، هر کدام سه یا چهار روایت نقل کنند، کفایت می کند؟ پاسخ این است که وجوهی که قاعده اکثار روایت اجلاء را ثابت میکند، مختلف است. بعضی از آن وجوه اقتضا میکند که یک نفر باید اکثار کند. بعضی از این وجوه اقتضا می کند که مجموع هم باشد کفایت می کند. در فرصت مناست، به بیان تفصیل و تفسیر این وجوه خواهیم پرداخت.

**عدم استثناء حسن بن موسی الخشاب از کتاب نوادر الحکمة**

قرینه سومی که بر وثاقت حسن بن موسی الخشاب دلالت می کند این است که محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، صاحب نوادر الحکمه، از او زیاد روایت کرده است و در عین حال یکی از مستثنیات رجال نوادر الحکمة نبوده است. نوادر الحکمه در طائفة کتاب بسیار مهمی بوده و به جهت نظم و جامعیت آن، خیلی مورد توجه قرار گرفته است. ظاهرا از این دو جهت بود که کتاب نوادر الحکمة را به دبّة شبیب تشبیه می کردند. می گویند یک روغن فروشی بود و دبه ای داشت و انواع و اقسام روغن ها را داشت و هر کس هر چیزی می خواست می رفت و آن را می آورد و به او می داد. این کتاب را به جهت نظم و جامعیت، به دبة شبیب تشبیه می کردند[[32]](#footnote-32) این کتاب در میان امامیة و به خصوص در قم خیلی کتاب رایجی بوده است ولی به دلیل اینکه جزء گروه اول بود یعنی یروی عن الضعفاء و یعتمد المراسیل، ابن ولید به بررسی این کتاب می پردازد و یک سری راویان این کتاب را که روایت هایشان مورد پذیرش نبوده، استثنا می کند که در کتاب رجال نجاشی[[33]](#footnote-33) و فهرست شیخ نام استثنا شده های از کتاب نوادر الحکمه و از روایات محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری ذکر شده است.

یک بحثی در رجال مطرح است که اگر محمد بن احمد بن یحیی اشعری از کسی روایت کند و وی استثنا نشده باشد، آیا می تواند دلیل بر وثاقت مرویّ عنه باشد؟ ما این را دلیل بر وثاقت می دانیم البته به شرطی که روایت محمد بن احمد بن یحیی از او زیاد باشد تا مطمئن شویم ابن ولید راویات او را دیده ولی استثناء نکرده است. اما اگر یکی دو تا روایت بیشتر نداشته باشد، دلیل بر وثاقت نخواهد بود زیرا احتمال دارد عدم استثناء ابن ولید بدین جهت باشد که از این یک یا دو روایت غلفت کرده و آنها را ندیده باشد. اگر ما مطمئن باشیم که ابن ولید، روایت محمد بن احمد بن یحیی از یک راوی را دیده است، عدم استثناء آن دلیل بر توثیق راوی به توسط ابن ولید می باشد. شیخ صدوق و ابن نوح و دیگران این مطلب را پذیرفته اند.

بناءا علی هذا، حسن بن موسی الخشّاب مطمئنا داخل در این قاعده هست که محمد بن احمد بن یحیی از او روایت می کند ولی استثنا نشده زیرا از جمله راویانی است که محمد بن احمد یحیی بن عمران اشعری خیلی از او روایت دارد.

ما توثیق ابن ولید را قبول می کنیم ولی آقای خوئی این را قبول نمی کند. در بحث استثناء ابن ولید دو بحث رجالی مطرح هست: اول اینکه آیا استثناء ابن ولید دلیل بر تضعیف فرد مستثنی است؟ و دیگر آنکه آیا عدم استثناء ابن ولید دلیل بر توثیق است؟ ما در رجال مفصّل به آن پرداختیم. به نظر ما عدم استثناء دلیل بر توثیق ابن ولید هست و این توثیق پذیرفته شده است.

**قاعده مشاهیر**

قرینه چهارم قاعده مشاهیر است. این قاعده در کلام مرحوم وحید بهبهانی آمده است و مرحوم اقای تبریزی روی آن تکیه می کردند. ما در جای خودش در مورد قاعده مشاهیر و وجوه این قاعده به تفصیل بحث کرده ایم. منتها اجمالا عرض می کنم که این قاعده در مورد حسن بن موسی الخشّاب صحیح است. یعنی وقتی نام شخصی را در کتاب هایی که بنای بر تضعیف و توثیق داشتند مثل فهرست شیخ و رجال نجاشی ذکر کرده و وی را مشهور می دانند و با این وجود، هیچ تضعیفی در مورد او بیان نمی کنند، نشانگر آن است که این شخص هیچ نقطه ضعفی نداشته و لا اقل یک ضعف بیّنی که با حسن ظاهر شخص منافات داشته باشد نداشته است.

البته یک مطلب پنجمی هم ممکن است در مورد حسن بن موسی الخشّاب گفته شود و آن اکثار روایت کلینی از اوست. یعنی ورود در کتب مفتی به. بنده نتوانستم کلّ کتاب کافی را تتبع کنم ولی طبق آنچه اجمالا از روایات وی در کافی دیدم، بیشتر روایت هایی که کلینی از او نقل میکند در باب های فروع نیست. مثلا در بحث های مستحبات هست و یا اصول عقائد و امثال اینهاست. فلذا این مطلب باید بررسی بشود که آیا روایات حسن بن موسی الخشاب از مواردی است که کلینی به جهت اعتماد به خود راوی روایت را معتبر دانسته است؟

بنابراین، در وثاقت و عدالت حسن بن موسی خشاب بحثی نیست و روایات او را باید صحیحه دانست نه حسنه.

**بررسی وثاقت غیاث بن کلّوب**

نجاشی غیاث بن کلّوب را ترجمه کرده و در موردش سکوت نموده است. در فهرست شیخ هم اسم او آمده است. شیخ در رجال هم از او نام برده ولی هیچ توثیق و تضعیفی در مورد او ذکر نکرده است.

ولی از عبارت شیخ طوسی در عدّه استفاده می شود که غیاث بن کلّوب عامی ثقه هست:

و إن لم یکن من الفرقة المحقة خبر یوافق ذلک و لا یخالفه، و لا یعرف لهم قول فیه، وجب أیضا العمل به، لما روی عن الصادق علیه السلام أنه قال: «إذا نزلت بکم حادثة لا تجدون حکمها فیما رووا عنا فانظروا إلی ما رووا عن علی علیه السلام فاعملوا به»، و لأجل ما قلناه عملت الطائفة بما رواه حفص بن غیاث و غیاث بن کلوب و نوح بن دراج و السکونی و غیرهم من العامة عن أئمتنا علیهم‏ السلام، فیما لم ینکروه و لم یکن عندهم خلافه.[[34]](#footnote-34)

ما یک مقاله مفصّل در توضیح این عبارت شیخ نوشته ایم و در مجله تا اجتهاد هم چاپ شده است. به هر حال در اینکه از عبارت شیخ در عدّة، وثاقت استفاده می شود بحثی نیست.

**بررسی عامّی بودن غیاث بن کلّوب**

اینجا یک بحثی هست که آیا غیاث بن کلّوب واقعا عامی بوده است؟ بعضی ها در عامی بودن وی مناقشه کرده اند بدین بیان که کتاب نجاشی در مورد فهرست اسماء مصنّف شیعه هست و نام غیاث بن کلّوب را ذکره کرده و در مورد عامی بودن او هیچ صحبت نکرده است. در فهرست شیخ طوسی هم که فهرست مصنّف شیعه است، نام او ذکر شده ولی هیچ مطلبی در مورد عامی بودنش نیامده است. رجال شیخ طوسی گرچه اختصاص به شیعه ندارد ولی در باب آخر کتاب نام غیاث بن کلوب را آورده است. باب آخر کتاب رجال شیخ ره در مورد ذکر اسامی کسانی است که از هیچ یک ائمه علیهم السلام روایتی نقل نکرده اند: **باب من لم یرو عن واحد من الأئمة علیهم السلام**[[35]](#footnote-35)

ویژگی باب های دیگر این است که مرحوم شیخ ره نام هر کسی را که از امام علیه السلام روایت کرده است ذکر می کند. اما چه بسا شخصی که از ائمه علیهم السلام، روایت میکند سنی باشد علاوه بر اینکه بنای مرحوم شیخ ره هم این نبوده که نام هر کسی را که ذکر می کند متعرض بیان فساد مذهب او نیز بشود و معمولا هم ایشان چنین نمیکند. ولی باب من لم یرو عنهم یک باب خاصی است. ممکن است بتوانیم از ذکر

نام کسی در این باب چنین برداشت بکنیم که او شیعه بوده است. این مطلب، بحث هایی دارد که پرداختن به آنها در اینجا خیلی مهم نیست.

صاحب قاموس الرجال در تأیید عامی بودن غیاث بن کلّوب به یک سری شواهدی اشاره می کند: یکی تعبیر **عن جعفر** که در روایات غیاث بن کلّوب زیاد وارد شده است. البته اصل این مطلب از مرحوم وحید بهبهانی است که در تعلیقه بر رجال میرزا ان را بیان کرده است. نکته دیگر اینکه در میزان الاعتدال ذهبی، نام غیاث بن کلوب آورده شده و به شیعه بودن او هیچ اشاره ای نکرده است و این عدم الاشارة، به عامی بودن وی اشاره دارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. . تهذیب الاحکام، ج10 ص 233 ح920-53 [↑](#footnote-ref-1)
2. . الخلاف، ج5 ص 176 [↑](#footnote-ref-2)
3. . این استدلال مرحوم شیخ ره در ذیل مسأله 87 کتاب الدیات بیان شده است حیث قال: مسألة 87: الصبي إذا كان عاقلا مميزا فالحكم فيه و في المجنون إذا قتلا سواء، فان كان القتل خطأ محضا فالدية مؤجلة على العاقلة، و إن كان عمدا محضا فحكمه حكم الخطأ، و الدية في الموضعين على العاقلة...دلیلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم.... الخلاف، ج5 ص 270-271 [↑](#footnote-ref-3)
4. . المبسوط فی الفقه الامامیة،، ج1 ص 329 [↑](#footnote-ref-4)
5. . المبسوط فی الفقه الامامیة، ج3 ص 345 [↑](#footnote-ref-5)
6. . المبسوط فی الفقه الامامیة، ج4 ص 59 [↑](#footnote-ref-6)
7. . المبسوط فی الفقه الامامیة، ج4 ص 146 [↑](#footnote-ref-7)
8. . المبسوط فی الفقه الامامیة،، ج7 ص 68 [↑](#footnote-ref-8)
9. . جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج3 ص 120 [↑](#footnote-ref-9)
10. . القواعد و الفوائد، ج1 ص 223 [↑](#footnote-ref-10)
11. . مدارک الاحکام فی شرح عبادات شرایع الاسلام، ج7 ص 28-27 [↑](#footnote-ref-11)
12. . الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، ج14 ص 71 [↑](#footnote-ref-12)
13. . جواهر الکلام، ج17 ص 240 [↑](#footnote-ref-13)
14. . جواهر الکلام، ج18 ص 256 [↑](#footnote-ref-14)
15. . جواهر الکلام، ج38 ص 190-188 [↑](#footnote-ref-15)
16. . جواهر الکلام، ج39 ص 41 [↑](#footnote-ref-16)
17. . جواهر الکلام، ج42 ص 12 [↑](#footnote-ref-17)
18. . کتاب المکاسب للشیخ الانصاری، ط الحدیثة، ج3 ص 282 [↑](#footnote-ref-18)
19. . تهذیب الاحکام، ج10 ص 233، ح921-54 [↑](#footnote-ref-19)
20. . من لا یحضره الفقیه، ج4 ص 115 [↑](#footnote-ref-20)
21. . تهذیب الاحکام، ج10 ص 232 ح916-49 [↑](#footnote-ref-21)
22. . دعائم الاسلام، ج2 ص 417 ح1453 [↑](#footnote-ref-22)
23. . روایت سوم فصل [↑](#footnote-ref-23)
24. . دعائم الاسلام، ج2 ص 417 ح1454 [↑](#footnote-ref-24)
25. . قرب الاسناد (ط-الحدیثة) ص 156 [↑](#footnote-ref-25)
26. . المقنع، ص 521 [↑](#footnote-ref-26)
27. . مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُّوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع أَنَّ عَلِيّاً ع كَانَ يَقُولُ‏ عَمْدُ الصِّبْيَانِ‏ خَطَأٌ تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَةُ. [↑](#footnote-ref-27)
28. . الحسن بن موسى الخشاب من وجوه أصحابنا مشهور كثير العلم و الحديث له مصنفات منها كتاب الرد على الواقفة و كتاب النوادر و قيل إن له كتاب الحج و كتاب الأنبياء أخبرنا محمد بن علي القزويني قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى قال: حدثنا أبي قال: حدثنا عمران بن موسى الأشعري عن الحسن بن موسى. رجال النجاشی، ص 42 رقم 85 [↑](#footnote-ref-28)
29. . خاتمة المستدرک، ج7 ص 89 [↑](#footnote-ref-29)
30. . خاتمة المستدرک، ج7 ص 93 [↑](#footnote-ref-30)
31. . سؤال: ... پاسخ: نه آن اشکال ندارد. آن نکته ای که اکثار روایت اجلاء را دال بر وثاقت قرار میدهد، به کسیکه صحیح المذهب نباشد اختصاص ندارد.

    سؤال: اجلاء یعنی کسانی که از ضعفاء نقل نمی کنند؟ پاسخ: یعنی کسانی که در موردشان یروی عن الضعفاء و یعتمد المراسیل ذکر نشده است. سؤال: صفّار هم... پاسخ: صفار هم از آنها است. صفوان یک بحث دیگر است. لا یروون و لا یرسلون الا عن ثقه که گفته شد، سبق اللسان بود. این تعبیر در مورد صفوان است. [↑](#footnote-ref-31)
32. . و لمحمد بن أحمد بن يحيى كتب منها: كتاب نوادر الحكمة و هو كتاب حسن كبير (كبير حسن) يعرفه القميون بدبة شبيب قال: و شبيب فامي كان بقم له دبة ذات بيوت يعطي منها ما يطلب منه من دهن فشبهوا هذا الكتاب بذلك. رجال النجاشی، ص 349-348 [↑](#footnote-ref-32)
33. . رجال النجاشی، ص 348 [↑](#footnote-ref-33)
34. . العدة فی اصول الفقه، ج1 ص 149 [↑](#footnote-ref-34)
35. . رجال الطوسی، ص 407 [↑](#footnote-ref-35)